

فارسی ناشنیده

فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و فارسی شده کاربردی
در افغانستان

حسن انوشه - غلامرضا خدا بنده لو

سرشناسه: انوشه، چین، ۱۳۳۳ -
 عنوان و نام پدیدآور: فارسی نامشیده: فرهنگ واژه‌ها و اصطلاحات فارسی
 و فارسی‌شده کاربردی در افغانستان / حسن انوشه،
 غلامرضا خداینده‌لو
 مشخصات ناشر: تهران، نشر قطره، ۱۳۹۱
 مشخصات ظاهری: ۱۰۱۶ ص
 فروت: سلسله انتشارات - ۱۵۴۶، بیات - ۲۰۱۱
 شابک: 978-600-119-609-6
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 موضوع: فارسی - دری - واژه‌نامه‌ها - فارسی
 شناسه‌ی افزوده: خداینده‌لو، غلامرضا
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ الف ۲ ف / PIR ۳۰۸۶
 رده‌بندی دی‌رجی: ۴ ف ۳
 شماره‌ی کتابشناسی ملی: TAVF۰۸۴

شابک: ۶-۹-۶۰۹-۱۱۹-۶۰۰-۹۷۸ ISBN: 978-600-119-609-6



نشر قطره

فارسی ناشینده

حسن انوشه - غلامرضا خداپنده لو

خوشنویسی روی جلد از استاد غلامحسین امیرخانی

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۱

لیتوگرافی: طاووس رایانه

چاپ: دالاهو

صحافی: به آذین

تیراژ: ۱۷۰۰ نسخه

بها: ۴۸۰۰۰ تومان

این کتاب با همکاری مؤسسه فرهنگی اکو منتشر شده است.

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است

تکثیر تمام یا بخشی از این کتاب به هر شکلی
(به صورت صوتی، تصویری، الکترونیکی و...)
منوط به اجازه‌ی کتبی ناشر است.

خیابان فاطمی، خیابان ششم (شیخلر)، پلاک ۳

دورنگار: ۸۸۹۶۸۹۹۶

۸۸۹۷۳۳۵۱-۳

صندوق پستی: ۵۱۶۵ - ۱۴۱۵۵

www.nashreghatrch.com

nashreghatrch@yahoo.com

Printed in The Islamic Republic of Iran

به نام خداوند دانا

جای سخن نیست که زبان فارسی که زبان فرهنگی پرمایه و پرافتخاری است، حضور چشم‌گیری در همه زبان‌های پیرامون خود دارد، چنان‌که اگر در برخی از این زبان‌ها واژه‌های فارسی و فارسی‌شده را بیرون بکشند یا تقریباً از آن زبان‌ها چندان رمقی نمی‌ماند یا دامنه‌واژگانی آن‌ها چندان تنگ می‌شود که حتی گویندگان آن‌ها نیز نمی‌توانند سخن یکدیگر را دریابند. مثلاً زبان اردو که برابر آمار یونسکو سومین زبان جهان است چندان واژه‌های فارسی و فارسی‌شده دارد که گفته‌اند فارسی مادرخوانده اردو است. روزگاری دراز در سرزمین‌های پهناور آسیای میانه زبان فارسی که بالندگی و گسترش خود را از آنجا آغاز کرده بود تنها زبان فرهنگی باقی ماند و بعدها که اقوام دیگر بر آن استیلا یافتند، بی‌آن که هیچ آسیی بدان رسد همچنان چیرگی خود را نگه داشته است. در این دوره، از کاشغر تا اوش و از فرغانه و خجند تا نمک‌کن و خوارزم و سمرقند و بخارا و ترمذ و نسف / قرشی هزاران کتاب به فارسی نوشته شد و بعدها دفتر شعر به این زبان گفته شد. شاهان، شاه‌زادگان و کارگزاران دستگاه دیوانی دودمان‌های شیانی، اشترخانی و منقیتی نه تنها شاعران و نویسندگان فارسی‌نویس را در حمایت خود می‌گرفتند، بلکه خود به این زبان شعر می‌گفتند و کتاب می‌نوشتند. مثلاً دربار شیبیک‌خان (۹۱۶ ق / ۱۵۱۰ م) انجمن شاعران و نویسندگانی چون واصفی هروی، ملاحسین واعظ کاشفی، هاتفی خرجردی و حسامی قراکولی بود و بسیاری هروی ملک‌الشعرای او بود. شیبیک خان خود به فارسی شیری گفت. و هم به فرمان او شاهنامه را به ترکی برگرداندند: عبیدالله خان شیانی (۹۴۶ ق / ۱۵۳۹ ق)، گذشته از آن‌که آثاری چون غیرت‌نامه و شوق‌نامه به فارسی نوشته، به این زبان شعر می‌گفته و عبیدی تخلص می‌کرده. عبدالعزیز شیانی (۹۵۶ ق / ۱۵۱۹ م) فارسی‌گویی غزل‌سرا بود و بزبانی تخلص می‌کرد. عبدالؤمن خان شیانی (۱۰۰۶ ق / ۱۵۱۸ م) «طبعی نیکو داشت و از شعرهای نمکین و گفتار شیرین به ذوق می‌آمد». عبدالعزیز خان اشترخانی (۱۰۵۵ ق / ۱۶۴۵ م)، گذشته از آن‌که از شعر و ادب فارسی پشتیبانی می‌کرد و شاعری چون شاهین بخارا، ملک‌الشعرای یار او بود، خود نیز شعر می‌گفت و شماری از غزل‌ها و مخمس‌های او در تذکرها به ثبت رسیده است. سرانجام امیرعالم خان، آخرین فرمانروای دودمان منقیتی (۱۹۴۴ م) که از برابر بولشویک‌ها به نماندن پناه جست، خاطراتش به نام تاریخ حزن الملل بخارا را به فارسی نوشته است. در آناتولی، اخه‌ای از دودمان ترک سلجوقی که به سلجوقیان آسیای صغیر آوازه دارند، گذشته از آن‌که مروج آن فارسی بودند، خود نام‌هایی داشتند که برگرفته از نام قهرمانان شاهنامه بود: کی‌قباد، کی‌کاوس، خسرو. در دوره فرمانروایی آن‌ها بود که یکی از شگفت‌ترین شخصیت‌های تاریخ بشر، مولانا لال‌الدین بلخی، نخست در لارنده و سپس در قونیه پناه جست. شهاب‌الدین ابوحفص عمر

مهروردی و نجم‌الدین رازی در دستگاه آن‌ها به سر می‌بردند و در دربار آن‌ها بود که قاضی توسی
 کلیله و دمنه را به نظم فارسی درآورد. سلاطین عثمانی، گذشته از آن که به زبان فارسی علاقه
 می‌ورزیدند، برخی از آن‌ها به این زبان شعر می‌گفتند و فارسی‌گویی و فارسی‌پژوهی را از استانبول تا
 بوسنی و از کریمه تا قبرس گسترش دادند. آنان با دربار صفوی در ایران به فارسی نوشت و خواند
 می‌کردند و در جنگ‌هایشان شاهنامه خوانانی داشتند که در میان سربازان شاهنامه می‌خواندند و آن‌ها
 را به جنگ تحریض می‌کردند. وجود گنجینه عظیمی از دست‌نویس‌های فارسی در کتابخانه‌های ترکیه
 گواهِ گویای علاقه‌مندی فرمانروایان عثمانی به زبان فارسی و نفوذ این زبان در قلمرو آنان است. در
 ۱۶ مه ۱۶۵۳ م که سلطان محمد فاتح بر قسطنطنیه استیلا یافت و بساط امپراتوری روم شرقی را برچید
 گفت: «بوم نوبت می‌زند بر طارم افراسیاب - پرده‌داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت. سابقه حضور زبان
 فارسی در کران باختری دریای کاسپین و سرزمین‌های قفقاز نیز سابقه‌ای دیرینه دارد. نظامی گنجوی
 که از بزرگ‌ترین داستان‌سرایان جهان است، خاقانی، مجیر، فلکی، بدر، یحیی خلوتی، ملاپناه واقف
 حسین جاوید و زین‌العابدین شروانی و بسیار کسان دیگر از این سرزمین برخاستند.
 روزگاری زبان فارسی را در استان‌ها دور دست‌های بنگال و از کاشغر تا بوسنی و آلبانی زبان دُو
 و احساس و زبان حکمت و عرفان بود. البته امروز این زبان آن دامنه گذشته را ندارد و تنها در
 کشور زبان رسمی است، اما تا زمانی که رفته تأثیری ژرف بر ذهن و زبان مردمان گذاشته است
 بنابراین، زبان فارسی تنها میراث مشترک گویشوران به این زبان نیست، بلکه میراث معنوی هر
 کشورهای همونداکوست. خسته ترکی ملی نیز نویایی (۸۰۶ ق / ۱۵۰۰ م) که در میان از یک
 شاعر ملی در شمار می‌آید تقلیدی از خسته نظامی است و سروده‌های ابراهیم گونان یا یف، معروف
 آبادی (۱۹۰۴ م) که شاعر ملی قزاق‌ها است بسیار متأثر از شاهنامه و متنوی‌های نظامی است. آ
 قطب‌الدین بختیار کاکی اوشی یا تاریخ رشیدی محمد حیدر در قلات کاشغری اگرچه به فارسی نو
 شده‌اند، اما خواهی‌نخواهی بخشی از میراث فرهنگی سرزمین‌های آسیای میانه نیز در شمار می‌آ
 بنابراین، توجه به زبان فارسی و اهتمام به فراگیری آن در کشورهای همونداکو از مقوله ایران‌شناسی
 افغانستان و تاجیکستان‌شناسی نیست، بلکه اهمیتی برای خودشناسی است.

حجت‌الله ایوبی

پیش گفتار

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

فرارود و خراسان و سیستان اگر خاستگاه زبان فارسی نباشند. جای هیچ سخن نیست که جایگاه بالندگی و گسترش این زبان بودند. نخستین گویندگان زبان فارسی که نامشان شناخته است از این سرزمین ها برخاستند. حنظله باد غیسی، محمود وراق هروی، محمد بن وصیف سگری، محمد بن مخلص سگری، شهید بلخی، ابوشکور بلخی، رالاوی، ابوطیب مصعبی، شاکر بخارایی که همه پیش از رودکی زندگی می کردند از این سرزمین ها برخاسته بودند یا کسانی چون بنام کورد و ابوسلیک گرگانی، اگر زادبومشان جایی دیگر بود، در این سرزمین ها شکوفه شده بودند. نخستین کتاب ها به فارسی، مانند *شئور، هداية المتعلمين في الطب، الابنه عن حقائق الادويه* که هر سه در پزشکی و آروشناسی اند. کهن ترین ترجمه ها از زبانی به زبان فارسی، چون ترجمه تفسیر طبری و ترجمه تاریخ طبری و ترجمه سوادالاعظم که حدود ۳۷۰ ق به فرمان نوح دوم سامانی (۳۶۶-۳۸۷ ق) به فارسی درآمده و کهن ترین متن اعتقادی بازمانده به زبان فارسی است و همین سرزمین ها نوشته شده است. حدودالعالم که قدیمی ترین کتاب فارسی در جغرافیا است و در ۳۷۲ ق تألیف یافته و به یکی از شاهک های دودمان فریغونی که در شمال افغانستان کنونی فرمانروایی داشتند پیشکش شده است در خراسان تألیف یافته است. پیش از آن که دقیقی و، در پی او، فردوسی به سرودن شاهنامه اهتمام کنند، دو تن از مردم بلخ، ابوالمؤید بلخی و ابوعلی بلخی، به گردآوری و تدوین داستان های بهلولانی ایرانیان همت ورزیدند. نخستین جنبش ها و خیزش های اجتماعی ایرانیان در برابر طغیان گران تازی در نواحی سیستان، خراسان و فرارود درگرفتند و نطفه ی براندازی دولت دهرست اموی نیز در این نواحی بسته شد. بشارین برد (۹۵-۱۶۷ ق) از پیشگامان بوییان از تبار مردم تخارستان در نزدیکی بدخشان بود. مردمان این سرزمین ها نه تنها

فرهنگ و آیین‌های ایرانی را زنده نگه داشتند، بلکه مردمانی از میان آن‌ها، مانند برمکیان بلخ و فرزندان سهل سرخسی، دربار خلافت بغداد را به آیینی که در روزگار ساسانیان رواج داشت، آراستند و چنان کردند که خلفای عباسی نوروز و مهرگان را شیوه ایرانیان جشن می‌گرفتند و تا هنوز نیز اعراب هر جشن بزرگ را مهرجان می‌گویند. جنبش‌ها و خیزش‌های اجتماعی ایرانیان در کوتاه کردن دست استیلاگران بیگانه و دیگر بخشی‌های سرزمین پهناور ایران نیز درگرفته بود. چنان که سرخ جامگان و آذربایجان، مازیار کاروندی در تبرستان و زنگی شمردگان در خوزستان برای برانداز چیرگی تازیان کوشیدند، اما سرانجام نخستین دولت ملی ایرانیان در خاور جهان ایران که از مراکز خلافت عربی در دمشق و بغداد دور بودند پا گرفتند و از این جا بود که رفته رفته تازیان را به سوی مغرب پس راندند و سرانجام آن‌ها را به سرزمین‌های اصلی سرزمین پارس فرستادند. نخستین گام دربرکشیدن زبان فارسی به تراز زبان ادبی را دربارها و زرننگ و بخارا برداشتند و به ریزه دربار بخارا در سراسر سده چهارم هجری پایگاه بزرگ و برجسته این زبان بود، چنان که هنگامی که پای ادب فارسی به دربار غزنه رسید دیگر راه نیموده باقی نماند. این زبان که روزگاری زبان گفتاری و زبان میانه سراسر سرزمین‌های پهناور ایرانی بود، هنگامی که به پایگاه زبان ادبی رسید، شعر دست‌مایه بالندگی و گسترش خود برگزید. از همین روی است که هرگاه از سرآغاز ادب فارسی یاد می‌شود از کسانی نام می‌رود که به این زبان شعر گفتند و نوشتن به نثر فارسی دیرتر از شعر آغاز گردید. علت پیش افتادن شعر این بود که دست‌مایه‌هایش در سر توده مردم وجود داشت و خود انگیزه‌ای به فرهیختگان داد که وقتی می‌توان به این زبان شعر گفت، چرا نتوان موضوعات علمی را نیز به آن نوشت؟ بنابراین، کشوری که امروزه در سراسر جهان به نام افغانستان شناخته است، بخشی از سرزمین پهناوری است که زبان فارسی / دری بالندگی‌اش را در آن جا آغاز کرد. آن‌جا رفته رفته به سرزمین‌های غربی ایران گسترش یافت. این زبان که همچنان در افغانستان رگ‌هایی پر خون و دلی تپنده دارد بخش بسیار مهم از هویت ملی مردم کشور و دارای گنجینه گرانمایه و ارجمندی از میراث فرهنگی همه مردمانی است که آن می‌اندیشند. سخن می‌گویند و می‌نویسند. اما تردیدی نیست که فارسی کاربردی افغانستان از تأثیر گویش‌های بومی، زبان‌های همسایگان نزدیک و وام واژه‌ها

زبان‌های اروپایی که برآیند ورود مظاهر تمدن جدید در این سرزمین بوده است بر کنار نمانده است. هیچ یک از این تأثیرات، چنان که در ایران اتفاق افتاد، مگر در یک مورد، به فارسی رایج در افغانستان تحمیل نشده است، بلکه آن‌ها را مردم خود برگزیدند و در مناسبات روزانه به کار بردند. تلفظ‌های گوناگون از یک واژه نشان‌دهنده آن است که آن واژه را مردم به اختیار برگزیدند و به اقتضای همراهی آوارده و حنجره‌شان تلفظ کردند، چنان که واژه Loudspeaker (بلندگو) را لاسپیکر، لودسپیکر، لاداسپیکر و لودسپکر تلفظ می‌کنند و می‌نویسند. یا واژه ترکی آق سقال (ریش سفید) را به صورت‌های آبسقال، بسقال، اسقال، افسقال و اق سقال نیز تلفظ می‌کنند و در نوشته‌هایشان به کار می‌برند.

اما مورد تحمیلی همانا وارد کردن واژه‌ها و اصطلاحات پشتونی در تشکیلات نظامی و سپس در ادارات دولتی بود که در روزگار فرمانروایی امیر شیرعلی خان (۱۸۶۳-۱۸۷۹م) آغاز گردید و در دورهٔ امارت امان‌الله خان (۱۹۱۹-۱۹۲۸م) با تشکیل مرکز پشو رسمیت یافت. اما این پشتونگرایی که در ابتدا می‌خواست به تقویت و ترویج زبان پشو پردازد رفته رفته ناگزیر در مجرای جریانی یافت که در روزگار فرمانروایی محمدنادرخان (۱۹۲۹-۱۹۳۳م) به فارسی ستیزی انجامید و در دورهٔ پادشاهی محمدظاهرشاه (۱۹۳۳-۱۹۷۳م) و صدارت محمد داودخان (۱۹۵۳-۱۹۶۳م) و ریاست جمهوری او (۱۹۷۳-۱۹۷۸م) به اوج خود رسید. در واقع پی‌آمدهای همین فارسی ستیزی و پشتونگرایی افراطی که یکی از مهم‌ترین جلوه‌های آن کوشش برای لغای قرارداد خط مرزی دیورند بود که در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ م میان امیر عبدالرحمان خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱م) و سر هنری مورتر دیورند (۱۸۵۰-۱۹۲۴م)، وزیر خارجهٔ هند بریتانیا، بسته شده بود، هنوز دامن مردم افغانستان را رها نکرده و مایهٔ تنته‌های غم‌انگیز بسیاری در این کشور شده است؛ چنان که می‌توان گفت که اگر داود خان به نام پشتیبانی از پشتون‌های آن سوی خط دیورند که در قلمرو پاکستان زندگی می‌کنند به بلوک شرق روی نمی‌آورد و ارتش افغانستان را به سلاح‌های کشورهای یمن و رشو مجهز نمی‌کرد و پای کارشناسان این کشورها را به افغانستان باز نمی‌کرد کودتای ۷ ثور / اردیبهشت ۱۳۵۷ ش / ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ پیش نمی‌آمد، پشتون‌های آن سوی مرز در جامهٔ طالب از مردم بی‌دفاع افغانستان کشتار نمی‌کردند و میلیون‌ها تن ناگزیر به ترک یار و دیار خود نمی‌شدند. فارسی ستیزی در افغانستان تا آن جا کشیده

شد که برای کارمندان ادارات دوره‌های پشتوآموزی گذاشتند و به آن‌هایی که به زبان فارسی پشتو به کار می‌بردند ماهانه پنجاه افغانی بیش‌تر حقوق می‌دادند. نورمحمد تره‌کی که پیش از رسیدن به زمام‌داری در افغانستان به فارسی می‌نوشت از ۲۷ آور ۱۹۷۸ تا ۱۶ سپتامبر ۱۹۷۹ م که به دست حفیظ‌الله امین برکنار و سپس کشته شد این کشور حکومت راند حتی یک بار به فارسی سخن‌رانی نکرد. این طفلکان به بهیچ ایجاد وحدت در کشور بر آن بودند زبان فارسی را که بیش از هزار و دویست سال آن جا ریشه داشت و تنها زبان فرهنگی مردم بود به کلی براندازند و زبان پشتو را که عمدتاً زبان گفتاری قبیله‌نشینان بود و کارکرد فرهنگی پرسیاقه‌ای نداشت جایگزین کنند. در کشور کوچکی مانند لوکزامبورگ که تنها ۲۵۸۶ کیلومتر مربع وسعت و ۱ هزار نفر جمعیت دارد سه زبان فرانسوی، آلمانی و لوکزامبورگی رسمیت دارند و هر آسیبی نیز به وحدت کشور نرسانده‌اند و هیچ مانعی در راه پیشرفت آن ایجاد نکرده‌اند چنان‌که این کشور به نسبت وسعت و جمعیت خود دومین کشور ثروتمند جهان است. در کشوری مانند افغانستان که وسعت آن از مجموع کشورهای فرانسه، لوکزامبورگ، بلژیک و هلند بیش‌تر است و نزدیک به سی میلیون جمعیت دارد باید زبانی با ساه فرهنگی دیرپارا از میدان بیرون کرد تا وحدت کشور پایدار بماند.

اما می‌ماند این که چرا یک زبان که میراث مشترک ملت‌های ایران، افغانستان، تاجیکستان است در ایران فارسی، در افغانستان دری و در تاجیکستان تاجیکی یا فارسی-تاجیک نام دارد. جای هیچ تردیدی نیست که این نام‌گذاری سه گانه برای یک زبان آن‌هایی است که می‌خواستند میان این ملت‌ها جدایی بیندارند و در چشم آن‌ها چه فرامایند که مردمانی جداگانه‌اند و هیچ گونه پیوندی میان‌شان نیست. زبان مردم آن‌گو موزابیک، برزیل، ماکائو، گینه و تیمور شرقی می‌تواند پرتغالی باشد یا در جاهای دیگر انگلیسی و فرانسوی و اسپانیولی، اما مردمانی که سده‌های دراز سرگذشت مشترک داشتند و آداب و سنن و آیین و زبان مشترک دارند و نام خیابان‌هایشان رودنی و سنن و جامی و خواجه عبدالله و فردوسی و سعدی و حافظ است یک زبان با سه نام جداگانه دارند.

در تألیف این کتاب چهار دسته از واژه‌ها را در نظر داشته‌ایم:

۱- واژه‌هایی فارسی که در روزگاران کهن کاربرد داشتند. این واژه‌ها در ایران

راموشی رفته‌اند، اما در افغانستان همچنان زنده‌اند و کارکرد روزانه دارند.
۲- واژه‌هایی که در ایران و افغانستان هر دو کاربرد دارند، اما معنی آن‌ها در هر یک
و دو کشور فرق می‌کند.

۳- واژه‌های فارسی که تنها در افغانستان کاربرد دارند و در ایران ناشناخته‌اند.
۴- واژه‌هایی که از زبان‌های دیگر به فارسی افغانستان راه یافته‌اند، اما هیچ حضوری
در فارسی ایران ندارند.

هدف ما در تدوین این فرهنگ:
۱- افزودن به گنجینه واژگانی زبان فارسی،
۲- کمک کردن به یک کاتب شدن فرهنگ‌های فارسی ایرانی و افغانستان،
۳- یاری دادن به فارسی‌پژوهانی که واژه‌سازی می‌کنند،
۴- تقویت پیوندهای فرهنگی میان دو کشور ایران و افغانستان است.
میان فارسی ایرانی و فارسی افغانستان تفاوت‌های اندکی نیز به چشم می‌خورد. این
تفاوت از دو جا مایه می‌گیرد:
الف: بازمانده‌هایی از فارسی کهن هستند که در فارسی افغانستان زنده مانده‌اند، اما در
فارسی ایران به فراموشی رفته‌اند.

ب: از گویش‌های بومی به فارسی افغانستانی راه یافته‌اند و پذیرفته شده‌اند.
در این جا به مهم‌ترین این تفاوت‌ها اشاره می‌کنیم، اما یادآوری می‌کنیم که این تفاوت‌ها
همه‌گاهی است.

- پیشی گرفتن صفت بر موصوف در جاهایی که از آن‌ها اسم مرکب می‌سازند:
چنبر خیار، مجنون بید، کورموش، شورنخود، سفیدریش
- پیشی گرفتن مضاف‌الیه بر مضاف در جاهایی که از آن‌ها اسم مرکب می‌سازند:
دندان خلال، بادام باغ، پنیر مایه، خانه داماد
- متعدی کردن افعال دو وجهی:
یختاندن، گذشتاندن، شکستاندن
- متعدی کردن افعالی که خود متعدی هستند:
ناتاندن، آموختاندن، پاشاندن، روفاندن
- ساختن صفت دایمی با اسم و پسوند «وک»

شرمندوک، لافوک، ترسندوک، لجوک

۶- تبدیل فعل تام رفتن به فعل کمکی در ساختن گذشته ساده و استمراری و مضارع اخباری:

اما با گذشت زمان محبوبیت مجاهدین کم شده رفت. (تاریخ شفاهی افغانستان، ۳۵۲)
سردار شمس‌الدین خان را حالش آن به آن بدتر شده می‌رفت. (روایت ۳، ۴۱۲)
کم‌کم هوا تاریک و تاریک‌تر شده می‌رود. (خاطرات و تاریخ، ۱۱۲)

۷- ساخت مفعولی دادن به فعل اصلی و کمکی کردن فعل خواستن در ساختن مضارع اخباری و التزامی:

ایدیالوری‌های وارد شده درد ملت‌ها را دوا کرده نمی‌تواند. (سهل‌انگاری داودخان کودتای ۷، ۶۳)

زیرا خواه‌مخواه کارهای شهری را ما انجام داده نمی‌توانیم. (سه مزدور، ۸-۹)
اگر گله دخترم را داده بتوانی، چرا دختر به تو ندهم. (پشت کوه قاف، ۴۹)

۸- چنان چه فعلی پیشوند «بر» داشته باشد، به ویژه در فعل پیشوندی «برآمدن»، غ در صیغه‌های ماضی استمراری و مضارع اخباری «می» را پیش از پیشوند می‌آورند:
آن وقت صدایش می‌برآمد: تو مانده نمی‌تویی! (روایت ۱، ۳۵)
من از خانه به دهلیز می‌برآیم و می‌روم کنج حویلی را بیل می‌کنم. (شوکران در سانس سرخ، ۳۷)

می‌بردارم و ورق می‌زنم که چشمانم می‌خورد به عکس دختری خودم. (روایت ۲، ۳)
۹- دیگر از ویژگی فارسی افغانستان حضور بی‌اندازه کاف تصغیر در گفتار و نوشتار است. این کاف که کاربرد آن قاعده‌ای مشخص نیز ندارد، نه فقط اسم را مصغر می‌کند بلکه گاه از آن واژه‌ای تازه می‌سازد: کنجد خورک، غولک، حاجی گک، سبزک (قبا، مشتک)

چاینک اشپلاقی را سر کپسول می‌مانم، کلا گک دیگ را می‌بردارم. (شبه‌های ک ۱۹۶)

پس از آن موجودی، مثل یک گوش خیزک، چست و چالاک بالا خزید. (روایت ۱۱۵)

۱۰- در فارسی افغانستان تشبیه بسیاری در ثبت و ضبط واژه‌ها به چشم می‌خورد و

ب و لغت پژوهان افغانستان هنوز چاره‌ای برای آن نیندیشیده‌اند و هر کس تلفظ بومی صیغه خود را ثبت می‌کند و هیچ معیاری را در نظر نمی‌آورد. وارد کردن اجباری واژه‌های پشتونی در فارسی / دری بر این تشنت افزوده و مایه سردرگمی بسیار شده است. واژه هریکین، الکین، هلکین، اریکین و هلیکین همه به معنی فانوس است و واژه تتوی خارنوال، ثارنوال، حارنوال و سارنوال همه به معنی دادستان است و واژه رندوی، ثارندوی و سارندوی همه به معنی پیشاهنگ و یاسبان است. در مواردی این بین، ما ناگزیر شدیم یک ضبط رایج دل‌خواه، نه از روی قاعده، برگزینیم و بقیه را به آن ضاع بدهیم. دلیل وجود ارجاعات فراوان در این کتاب نبودن ضبط واحد برای یک واژه در فارسی افغانستان است.

چهارم هست، کتابی که در دست دارید، حاصل سال‌ها کتاب گردی و تهیه برگه‌های آگانه برای هر یک از واژه‌ها و اصطلاحات است. شمار این برگه‌ها شاید به صد هزار رسیده که برخی از آن بی‌شاهدند و برخی نیز تا بیست شاهد دارند. اما چون ما خود را محدود کرده‌ایم که شمار شواهد از سه فراتر نرود، ناگزیر بقیه را کنار گذاشته‌ایم که در نتیجه بیش از ده هزار واژه به دست آمده است. با آن‌جا که ما پیموده‌ایم تنها ابتدای راه است و سی افغانستان دریای پهناوری است که از آن مرواریدهای گران‌بهای برای گنجینه گنجینه‌های زبان فارسی می‌توان به دست آورد. چون می‌خواستیم هر واژه را اصطلاحی است که کم یک شاهد داشته باشد، واژه‌های بی‌شاهد بسیاری روی دست ما مانده است که ما را با مراجعه به متون پیش‌تر برای آن‌ها نیز شواهدی بیابیم و به کتاب بیفزاییم.

چهارم ما برای تدوین این کتاب سال‌ها کوشیده‌ایم و در دو سال اخیر کار را از روز به روز نیز گسترانده‌ایم، اما جا دارد که از دو بزرگوار نیز یاد کنیم که ما را در رساندن کار به انجام بسیار یاری داده‌اند.

پروفسور دکتر حجت‌الله ایوبی، رئیس محترم مؤسسه فرهنگی اکو و معاون ایشان دکتر مصطفی ابطحی از مساعدت در کار تدوین این فرهنگنامه دریغ نورزیدند و در عملی که به دست آمده پای همت ایشان نیز در میان است. از ایشان بسیار سپاس‌گزاریم و امیدواریم که خدمات ارزنده آنان به ایران عزیز پایدار بماند.

- ۱- انگ: انگلیسی
- ۲- ایت = ایتالیایی
- ۳- پر = پرتغالی
- ۴- یث = یثو
- ۵- تر = ترکی
- ۶- رو = روسی
- ۷- سنس = سنسکریت
- ۸- ش = شسی
- ۹- ص = صفحہ
- ۱۰- صص = صفحات
- ۱۱- عر = عربی
- ۱۲- فا = فارسی
- ۱۳- ق = هجری قمری
- ۱۴- ق م = قبل از میلاد مسیح
- ۱۵- لا = لاتین
- ۱۶- م = میلادی
- ۱۷- هن = هندی
- ۱۸- یو = یونانی
- ۱۹- / = یا